

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدين بوم وېر زنده يک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هيم
از آن به که کشور به دشمن د هيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت مختارزاده

شهر اسن - المان

11 اکتوبر 2011

گذری در فیس بک

برادرِ نهایت عزیز و گرامی ما محترم افضلی صاحب به ارتباط سروده ای که بتاریخ هشتم اکتوبر در پورتال گرامی "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به زیور نشر مزین گردیده است، در صفحه فیس بُک چنین نوشته اند:

سید عبدالواحد افضلی از لندن:

محترم و معظم آقای مختارزاده صاحب! سلام و احترامات خدمت تان تقدیم نموده آرزومندم مثل همیشه خوش و خوشحال باشید. سروده پرمحبت و گله مندانه (لبخندِ ملیح) را مطالعه نمودم که از جمله سروده های تاپ شماسست، اما فهمیده نتوانستم که منظور تان که بوده و این سروده آیا جدید است یا اینکه از دوران سابقه؟ خدا کند سبب رنجش خاطر نشده باشم. پیروز و موفق باشید.

نعمت الله مختارزاده از شهر اسن المان

جناب محترم و معظم افضلی صاحب!

با تشکر فراوان، سلام، درود، تکبیر، تحیات و عرض ادب، حضور مبارک تان تقدیم داشته از علاقه مندی تان به سروده ناچیز این کمینه زیر عنوان "لبخندِ ملیح" جهان جهان سپاس و شکران. اینکه نشیده متذکره طرف علاقه خاص شما بزرگوار قرار گرفته و موجب پرسش خاص گردیده است، مایه شکران من است، اما قابل یاد آوری میدانم که:

شعر همانند آئینه ایست که خواننده میتواند هر لحظه و هر آن نظر به شوق و ذوق و علاقه خویش با خاطرات و تخیلات تلخ و شیرینش، خود را در آن مجسم نموده و تعبیرات و تشبیهات نماید. شاید دوباره بنویسید که (المعنی فی البطن الشاعر)؛ بدینوسیله خدمت تان عرض میدارم که:

خادمه مرد عرب

بودی کلام راویان ، معنا به بطن شاعران
اما درین عصر و زمان ، معنا به جیب این و آن
دست سخن آور برون ، از جیب بیرون و درون
بنمای تا آگه شوند ، مرد و زن پیر و جوان
الحق که عاشق پیشه ای ، گه سنگ و گاهی شیشه ای
بر ریشه ماتیشه ای ، ای شوخ نامهربان
یعنی که چون ملاستی ، بر هر سری کلاستی
مجنون و گه لیلاستی ، با چشم تیز و هم چران
پرسان کن از (سیمین عمر) ، گوید جواب مختصر
زیرا که بازیر و زبیر ، بسیار دارد در دکان
دایم وی از مرد عرب ، گیرد سبق هر روز و شب
کتور و فرهنگ و ادب ، از نوکران و چاکران
مرد عرب را خادمه ، بنیان دین را هادمه
هرگز نباشد نادمه ، بنت الشیاطین الزمان
پُرسد ز (ملا زاده اش) ، زان عاشق دل داده اش
از لاده های پاده اش ، هم ساده و خیلی روان
بس پاسخ جالب دهد ، با قالب و کالب دهد
چون طالب و سالب دهد ، با عشوه و ناز بیان

بعداً به ما هم نیز گو ، وز کشتِ حاصل خیز گو
با مشک و عنبر بیز گو ، چون سود دارد ، نه زیان
گر حلِ مطلب می نشد ، سواری به مُصعَب می نشد
جالب به اغلب می نشد ، بعداً بپرس از طالبان
حالا ز « نعمت » گوش کن ، این شعله را خاموش کن
جامِ خموشی نوش کن ، تادانی قدر شاعران